

ANCIENT IRANIAN STUDIES

پژوهشنامه ایرانیان باستان

کارکرد و مفهوم نوس در کفالایای قبطی نسخه برلین

نویسنده (گان): مریم قانعی

منبع: پژوهشنامه ایران باستان، سال ۱، شماره ۳: ۶۹-۸۳

گروه پژوهشی باستان کاوی تیسافرن

NOUS Function and it's Meaning in Kephalaia

Author(s): Maryam Ghanei

Source: Ancient Iranian Studies, 2022, VOL. 1, NO. 1: 69-83.

Published by: Tissaphernes Archaeological Research Group

Stable URL:

https://www.ancientiranianstudies.ir/article_159738_db772461423f3fd7cd0147889f6b9bc.pdf



© 2022 The Author(s). Published by Tissaphernes Archaeological Research Group, Tehran, Iran. **Open Access.**


This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>), which permits non-commercial re-use, distribution,

and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited, and is not altered, transformed, or built upon in any way.

The ethical policy of Ancient Iranian Studies is based on the Committee on Publication Ethics (COPE) guidelines and complies with International Committee of Ancient Iranian Studies Editorial Board codes of conduct. Readers, authors, reviewers and editors should follow these ethical policies once working with Ancient Iranian Studies. The ethical policy of Ancient Iranian Studies is liable to determine which of the typical research papers or articles submitted to the journal should be published in the concerned issue. For information on this matter in publishing and ethical guidelines please visit www.publicationethics.org.




کارکرد و مفهوم نوس در کفالایای قبطی نسخه برلین

مریم قانع^۱ 

چکیده

کتابت متون مقدس، امری بسیار حیاتی و مهم در نظام دینی مانوی است. مانی، امتیاز دین خود را در این می دانست که تعالیم خود را مکتوب کرده است و سنت شفاهی را که میراث پیشینیان است برچیده. مانویان با کتابت آثارشان، به حیات فکری خود طی سده‌ها ادامه داده‌اند. مانی و اخلاش مواعظ، سروده‌ها و مزامیر را به زبان‌های فارسی میانه، پهلوی اشکانی، سغدی، ترکی ایغوری، قبطی و یونانی نگاشته‌اند که متون مکشوفه در سده‌های اخیر، شاهد این مدعاست. متون ادبی مانوی گواه تلاش‌های آگاهانه نویسندگان، مترجمان و نگارگران مانوی در انتقال مفاهیم فلسفی، اساطیری و دینی در بین عموم مانویان هستند. یکی از این متن‌های شناخته شده، کفالایای قبطی مکشوفه خطه کلیس است که شاگردان مانی جمع‌آوری و نگاشته‌اند. این متن قبطی متضمن ۱۲۲ فصل است که هر فصل به پرسشی با موضوعات مختلف اختصاص یافته، پاسخ دهنده، روشنی‌بخش (فوستیر) یا همان مانی است که به پرسش‌ها دقیق و حساب شده پاسخ می‌دهد. متن قبطی کفالایا متنی است که به اصول و مبانی فلسفی اندیشه مانی موشکافانه‌تر از دیگر متون مانوی، توجه می‌شود. این متن حاوی کلمات یونانی فراوانی است که گاه می‌توان معادلی در ادبیات مانوی شرقی برایشان جست اما هستند واژگانی که هم‌وزنی در متون مانوی شرقی ندارند از این جمله باید به «نوس» اشاره کرد. واژه‌ای یونانی با پیشینه‌ای هومری. در این مقاله تلاش بر این است که با واکاوی واژه نوس در ادبیات و آثار فیلسوفان و قدمای یونان باستان و مقایسه کارکرد و نقش آن در متن مانوی کفالایا به این پرسش پاسخ داده شود که چرا در ترجمه فارسی کفالایا (۱۳۹۵) واژه نوس به همان شکل یونانی نوس ثبت و ترجمه شده و برای آن همتایی چون «عقل»، «منوهمند روشن» و «بهمن» انتخاب نشده است. پاسخ این پرسش پیچیدگی‌هایی را که در خصوص مفهوم و کارکرد نوس در کفالایا وجود دارد نیز روشن خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: نوس، کفالایا، فلسفه پیشاسقراطی، عقل، منوهمند روشن.

^۱ کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. maryam.ghaneigo@gmail.com 

مشخصات مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۶ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۷/۹

استاد: قانع، مریم، (۱۴۰۱). "کارکرد و مفهوم نوس در کفالایای قبطی نسخه برلین"، پژوهشنامه ایران باستان، سال ۱، شماره ۳: ۶۹-۸۳.

مقدمه

آثار مانوی-قبطی متعلق به قرن چهارم و پنجم میلادی مکشوف در مدینه مادی^۱، واحه فیوم^۲ در اسمنت الخراب^۳ (کلیس باستان)^۴ در واحه دخله^۵ سالهاست که راه را برای پژوهش‌های مانوی‌شناسی هموار کرده است. آثار مکشوفه در هفت قطعه شامل: مزامیر مانوی، سروده‌ها، نامه‌ها، نقل قول‌هایی از کتاب انجیل زنده مانی، دو بخش کفالایا، اعمال رسولان هستند که از میان این دستنوشته‌ها سه مجموعه «کفالایا»، «مزامیر» و «موعظه‌های مانوی»، از جایگاه ادبی و تاریخی ویژه‌ای برخوردارند.

کفالایای^۶ موزه برلین، در دو نوبت و در دو جلد تصحیح و به زبان آلمانی ترجمه شد. جلد اول را هانس یاکوب پولوتسکی تا صفحه ۱۰۲ و مابقی را الکساندر بولیگ ترجمه کرد که در سال ۱۹۴۰ به چاپ رسید و هوگو ایشر بر آن مقدمه‌ای نگاشت. سپس بولیگ، ترجمه جلد دوم کتاب که شامل برگ‌های ۲۴۴ تا ۲۹۲ پایروس، یعنی ۲۷ فصل دیگر کفالایا است را نیز بعد از جنگ جهانی دوم از سر گرفت و در سال ۱۹۶۶ به چاپ رساند. علاوه بر ترجمه آلمانی، ترجمه دیگری از این اثر در سال ۱۹۹۵ توسط ایان گاردنر با عنوان *Kephalaia of the teacher* به زبان انگلیسی منتشر شد و ترجمه فارسی کفالایا در سال ۱۳۹۵ را انتشارات طهوری به چاپ رساند. این متن که از زبان سریانی به قبطی برگردانده شده در بردارندهٔ وام‌واژه‌هایی از زبان یونانی است. از میان این وام‌واژه‌ها می‌توان به یکی از

مهم‌ترین و پر بسامدترین واژگان کفالایا یعنی نوس^۷ اشاره کرد. در ترجمه فارسی کفالایا برای بسیاری از واژگان یونانی مندرج در متن معادل‌هایی از فارسی میانه یا پهلوی اشکانی جایگزین شده است، اما همواره واژه نوس به همان صورت یونانی در ترجمه فارسی به کار برده شده است. در این نوشتار به اجمال به این موضوع خواهیم پرداخت که چرا این واژه بنا به قول گاردنر به «عقل^۸» و یا براساس استدلال زوندلمان به «منوهمند روشن» و یا «بهمن» برگردانده نشده است. نظر به اینکه پیشتر مطالعه جامعی درباره واژه نوس، کاربرد، معنا و بسامد آن در مقالاتی پیرامون مانویت انجام نشده، این مقاله ضمن آنکه می‌تواند به واژه‌شناسی متون قبطی مانوی یاری رساند، شناخت بهتری از پیشینه، خویشکاری و مفهوم آن به ما بخشد و این پرسش اساسی را پاسخ دهد که آیا می‌توان معادلی برای نوس در متون مانوی شرقی جست. در مقاله پیش‌رو برای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، ریشه‌شناسی واژه نوس براساس ادبیات یونانی بررسی خواهد شد، نقش و کارکرد این واژه در ادبیات باستانی یونان و در آثار هومر شاعر و داستان‌سرای قرون هفتم یا هشتم پم مطرح و دیدگاه آناساگوراس، مکتب الثائی، افلاطون، ارسطو، فلوطین در خصوص نوس بازگو خواهد شد. این دیدگاه‌ها ما را در این امر یاری می‌رساند که مانی و اخلافش تا چه حد نظام کیهان‌شناسی خود را براساس سنت فلسفی یونان (سوی این مسئله که آبخخور این نظام فکری از کجاست) برپا ساخته‌اند.

1. Medinet Madi
2. Fayium Oasis
3. Ismant el-Kharab
4. ancient Kellis
5. Dakhleh Oasis
6. Kephalaia
7. (Collective) intelligence
8. mind

واژه‌شناسی کلمه نوس در منطق یونانی

واژه نوس از یونانی باستان νοῦς (noûs) یا νόος (nóos) است که در متون فلسفی، بر عقل و ذهن (چه بعد عقلانی و چه احساسی) دلالت دارد. از میان بسیاری از ریشه‌شناسی‌های پیشنهادی برای کلمه «noos»، محتمل‌ترین این است که از ریشه *smu در معنای بوییدن برآمده و از حواس جامع‌تر و کلی‌تری چون بینایی و لامسه قابل تشخیص است، اما حتی اگر این ریشه‌شناسی رد شود، آشکار است که فعالیت نوس ارتباط تنگاتنگی با ادراک حسی دارد.^۱ زیرا در اشعار هومری قسمت‌هایی وجود دارد که به نظر می‌رسد فعل noeo به‌سادگی به معنی «دیدن» است. «هکتور، وقتی با چشمان خود (انوسن) را دید که پسر عمویش در غباری افتاده است که تروجان‌ها و لیکیاها را فرامی‌خواند.» در موارد دیگر noeo به‌نظر می‌رسد که شکل خاصی از ادراک، جایی بین عقل و احساس، از بینایی نافذتر باشد (Warden, 1971: 3-14). از دیگر سو، از منظر هومر نوس مرتبط با توانایی تشخیص اهمیت یک شی یا عمل در یک موقعیت معین است. درواقع، نوس، از همان آغاز در دنیای متناهی واقعی گنجانده شده است. هومر معتقد بود، نوس هرکس براساس شخصیت، شرایط و ذهنیتی که دارد با فرد دیگر متفاوت است و برای هر فردی منحصر به فرد است، نوس قدرت تمیز خطاها و اشتباهات است. نوس یک «نقشه» برای مواجهه با خطر است زیرا بوی خطر را حس می‌کند.

هانا آرنت درباره اصطلاح‌شناسی فلسفی این واژه می‌نویسد: «معادل کلمه یونانی نوس نزد ما، یا mind، برگرفته از کلمه یونانی mens، دال بر چیزی نظیر Gemüt در زبان آلمانی یا واژه rea-

son است. من در اینجا فقط به دومی می‌پردازم. کلمه reason مأخوذ از کلمه لاتین ratio است که خود برگرفته از فعل reor «تعقل/ محاسبه می‌کنم» یا ratus sum «تعقل/ محاسبه کرده‌ام» است. (باین‌وصف) ترجمه لاتین، محتوای استعاری کاملاً متفاوتی دارد که به لوگوس بسیار نزدیک‌تر است تا به نوس» (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۵۸).

او می‌نویسد: این اصطلاح از هومر به عاریت گرفته شده و در شعر هومر، نوس شامل همه قوای ذهنی است و نیز نام ذهنیت خاص یک شخص است، نوس، متناظر با هستی است (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۰۵) و این اصطلاح، هنگامی که پارمندیس می‌گوید: «هستی و اندیشیدن یکی است» پیشاپیش تلویحاً همان چیزی را می‌گوید که افلاطون و ارسطو به‌تصریح گفتند: در آدمی چیزی هست که دقیقاً با آنچه الهی است متناظر است زیرا او را قادر می‌سازد، در جوار آنچه الهی است به سر برد. همین الوهیت است که موجب می‌شود اندیشیدن و هستی یک چیز باشند. آدمی با استفاده از نوس خویش و همه چیزهای فسادپذیر، آن هم در ذهن خویش، به آنچه الهی است تشبه می‌جوید و این تشبه به معنی تحت‌اللفظی آن است. زیرا درست همان‌طور که هستی خداست، نوس به گفته ارسطو: «خدا(یی) در وجود ماست» و «هرگونه حیات میرا واجد این جز از خدای است.» افلاطون می‌گفت: به‌نظر همه حکما نوس پادشاه آسمان و زمین است، بنابراین بالاتر از کل عالم است، درست همان‌طور که مرتبه هستی از هر چیز دیگری بالاتر است. پس فیلسوف بر آن شده است که خطر کند و به آن سوی «دروازه‌های روز و شب» (پارمندیس) به آن سوی جهان میرندگان سفر کند (پس او)، «باید دوست خدا نامیده شود و اگر روزی روزگاری مقدر شود که

۱. ارسطو به‌صراحت aesthesis of phronesis را نوس می‌نامد و حال آنکه هومر نیز ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی میان نوس و aisthesis قائل است.

نوس همان چیزی است که به انسان اجازه می‌دهد دانشی داشته باشد که فقط محدود به ظاهر نمی‌شود، بلکه به کنه هر چیز راه می‌یابد و فلسفه دموکریتوس، در کنار فلسفه پیشاسقراطی، از این حیث، قابل توجه است. اما آناکساگوراس از نوس به قول فون فریتز به روشی بسیار متفاوت استفاده کرده است. او معتقد بود، این یک اصل است که نه تنها جهان را سامان می‌دهد، بلکه نسبت به آن وقوف دارد. علاوه بر این، بر آینده جهان نیز اشراف دارد (Von Fritz, 1971: 581). آناکساگوراس کوشید تا کل جهان را برحسب عناصر بنیادین آن یعنی اسپرماتا (که ماده‌ای است که همه چیز از آن شکل می‌گیرد) و علت غایی، یعنی نوس، توضیح دهد.

اما نباید فراموش کرد که افلاطون، ارسطو و فلوطین در این مورد اختلاف نظر داشته‌اند. در دنیای آناکساگوراس نوس واقعیت نهایی است. نوس نقطه پایان ما نیست، بلکه منشأ جهان و خود ماست. آن چیزی است که زندگی می‌بخشد و درعین حال به انسان امکان می‌دهد هر چیزی را بداند. این تمام چیزی است که ما می‌توانیم از ارائه آموزه آناکساگوراس درباره نوس توسط افلاطون و ارسطو استنباط کنیم. سیمپلیسیوس بخشی را ذکر می‌کند که در آن می‌توان دید که نوس نامتناهی است، بر همه چیز اشراف دارد و گذشته، حال و حتی زمان آینده را می‌شناسد: نوس نامتناهی است، آمیخته به هیچ چیز نیست. بوده، هست و خواهد بود، سبک‌ترین و خالص‌ترین چیزهاست و درک کاملی از همه چیز دارد و بیشترین قدرت را دارد و نوس همه چیز را کنترل می‌کند، بزرگ و کوچک، هر آنچه حیات دارد و هر آنچه حیاتی در آینده خواهد داشت - و حتی او شامل حال درگذشتگان نیز می‌شود - نوس

آدمی از نامیرندگی نصیب برد این نامیرندگی باید نصیب او شود» و راه رسیدن به این نامیرندگی نو، سکنی گزیدن در جوار چیزهای جاودانه بود و آن قوه تازه‌ای که چنین چیزی را ممکن می‌کرد نوس نام گرفت (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۰۴).

به نظر می‌رسد در اینجا نوس امری ذهنی - الهی است که با دیدن هستی و اندیشیدن به آن مسیر نامیرایی را آسان می‌کند. در واقع تحقق نامیرایی، هستی‌شناسی با ابزار الهی نوس ممکن می‌شود.

از هومر و تفسیر آرنت بر نوس که بگذریم، یکی از پیچیده‌ترین مسائل در تاریخ فلسفه باستان مربوط به مفهوم نوس در آموزه آناکساگوراس^۱ (فیلسوف پیشاسقراطی) است. خوشبختانه بارها افلاطون و ارسطو درباره فلسفه او به بحث پرداخته‌اند و این مجادلات فلسفی به آگاهی بیشتر ما در خصوص دیدگاه او درباره نوس منجر شده است. فون فریتز^۲ یکی از محققانی است که زمان زیادی را به شناخت نوس در آثار آناکساگوراس صرف کرده است. او سه مقاله را به طور خاص به این موضوع اختصاص داده است: مقاله اول (Von Fritz, 1943: 79-93) درباره نوس در مقاله دوم (Von Fritz, 1945, 40: 223-242) درباره نوس در فلسفه پیشاسقراطی به استثناء آناکساگوراس و سومین مقاله (Von Fritz, 1945; 41: 12-34) درباره مفهوم نوس در فلسفه آناکساگوراس. بنابراین، برای تحلیل این کلمه، نمی‌توان از بررسی نظرات فون فریتز غافل شد.

او بر این باور است که موضع آناکساگوراس با سایر نویسندگان بسیار متفاوت است. برای فیلسوفان پیش از سقراط، نوس یک نظم‌دهنده مخصوص انسان است (Von Fritz, 1971: 577).

1. Ἀναξαγόρας

2. VonFritz

نوس به خودی خود در حکمت عملی پروبال یافته در اخلاق نیکوماخوس ارسطو، (NE VI) ایفا می‌کند، اگر نگوئیم در هم ادغام شده، پیوند تنگاتنگی باهم دارد (ارسطو، ۱۳۹۰: ۲۰۵). اما چنانچه بخواهیم درک عمیق‌تری نسبت به مفهوم حکمت عملی داشته باشیم وجوب شناخت سه قوه اصلی لازم است، آرته (فضیلت، تعالی در هر چیز)^۲، نوس، فرونسیس (تدبیر، حکمت عملی، فضیلت عملی)^۳، مفاهیمی که به‌طور گسترده ساختار پیچیده داخلی حکمت عملی را تشکیل می‌دهند و سه مفهوم دیگر کمتر شناخته شده اما تأثیرگذار این ساختار را (قوه ادراک، درک)؛ اپیکیا (انصاف)^۴؛ ساگنومه (بخشش)^۵ تشکیل می‌دهد که نقش اساسی در عملکرد حکمت عملی ایفا می‌کنند. همچنین ارسطو حکمت عملی همراه با دانش علمی، اپستیمه (دانش یا مهارت)^۶؛ سوفیا (حکمت)^۷؛ نوس (بینش یا بصیرت) را، مسیرهایی می‌داند که روح برای کشف حقیقت باید آن را طی کند.

از دگر سو، با تمرکز بر طبیعت ارتباط میان منطق و نوس، تحقیقات اخیر بر ماهیت اپیستمه ارسطویی اهمیت زیادی به علم توجه به جزئیات داده است. تا آنجاکه انگبرگ پدرسون^۸ قیاس منطقی^۹ را توجه به امر جزیی برای رسیدن به استنتاج کلی تعبیر می‌کند. در اینجا بصیرتی که توسط انگبرگ پدرسون به نوس ارسطویی داده

همه چیز را انتظام می‌بخشد (Silvestre, 2021: 248-254). نوس پاک‌ترین و بهترین چیزهاست بر همه چیز عالم. بزرگ‌ترین قدرت را دارد و کنترل همه چیزهای بزرگ‌تر و کوچک‌تری را که حیات دارند، در دست اوست. «ما مطمئن نیستیم که آیا نوس آناکساگوراس واقعاً تمام آن چیزی است که سیمپلیسیوس به آن نسبت می‌دهد یا خیر، اما تردیدی وجود ندارد که سیمپلیسیوس، مانند افلاطون و هر مفسر دیگر آناکساگوراس، موافق است که نوس غایت نهایی در فلسفه آناکساگوراس است. به نظر می‌رسد، نوس آناکساگوراس را می‌توان نیرویی توصیف کرد که از درون همه چیز سرچشمه می‌گیرد، که به یک باره خود را آزاد می‌سازد و جنبشی را به وجود می‌آورد که از هم گسیخته، جدا و درعین حال مجموع و انتظام‌بخش است. درواقع مشخصه اصلی این نیروی عقلانی از دیدگاه آناکساگوراس، درک است و کارکرد درک همان قرار گرفتن جاندار و بی‌جان در جای مناسب خود و در ارتباط معنی‌دار با یکدیگر است (Von Fritz, 1943, 38: 79-93).

در مکتب النایی^۱ نوس، نامی است که به قدرتی اطلاق می‌شود که بی واسطه به قلب حقیقت راه می‌یابد. اینجاست که دریافت افلاطون از حکمت عملی به منصف ظهور می‌رسد. هرچند حتی در اخلاقیات هم حکمت عملی ارتباطش را با نوس حفظ می‌کند. علاوه بر این نقشی که

۱. مکتب النایی (Eleatics) یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مکاتب فلسفی پیشاسقراطی بود. مکتب النایی از ثمربخش‌ترین فلسفه‌های باستان برای علم و ریاضیات بود.

2. ἀρετή, arêtē

3. Ancient Greek: φρόνησις, romanized: *phrōnēsis*

4. in Greek, epieikeia, in Latin aequitas, in English equity

5. Sagnome

6. Epistēmē: Ancient Greek: ἐπιστήμη, *epistēmē*, 'science' or 'knowledge'; French: *épistémè*

۷. Sophia سوفیا ترکیبی از nous، در مفهوم توانایی تشخیص واقعیت، و epistēmē، نوعی دانش قابل آموزش است که گاهی با علم یا حتی فناوری یکی دانسته می‌شود.

8. Engberg-Pedersen'

9. From Latin *epagōgē*, Ancient Greek ἐπαγωγή (*epagōgē*, "a bringing in") a syllogism

نظر افکنده و جایگاهی رفیع به نوس اختصاص داده است. براساس کیهانشناسی فلوطین: مبدا نخست، احد است که منشاء موجودات و محل صدور است. از احد که ذاتی است یگانه و فیاض، نوس^۱ صادر می‌شود. نوس چون بی‌واسطه از احد صادر شده نزدیک‌ترین است به او اما چون عقل هم عاقل است و هم معقول و دچار ثنویت است در مرتبه احد قرار نمی‌گیرد اما سرمدی و ازلی، ابدی است، نوس همه چیزها را با هم می‌شناسد. نه گذشته دارد و نه آینده. بلکه همه چیز را در یک حال حاضر سرمدی می‌بیند. عقل تقسیم‌ناپذیر است و کامل از نوس، نفس صادر می‌شود و نفس رابطی است میان عالم نامحسوس و عالم محسوس. بنابراین نوس هم گرایش به عالم بالا دارد و هم عالم نفسانی به تعبیر دیگر، نفس واسطه بین عالم معقول و عالم محسوس و با عالم معقول در تلاقی است؛ زیرا صادر از این عالم است و پیوسته به سوی آن باز می‌گردد تا جاودانه در آن تأمل کند. با جهان محسوس نیز تلاقی دارد تا بدین جهان سامان و سازمان دهد. او پدیدآورنده همه چیزهای زنده است. خورشید، ماه، ستارگان و تمام جهان پیدا از نفس ساخته شده است.^۲ فلوطین برخلاف افلاطون به سه نفس قائل بود، نفس عالی که به نوس نزدیک‌تر است و هیچ تماس مستقیمی با عالم مادی ندارد. نفس دانی که خود طبیعت است و نفس فردی انسانی که شامل دو عنصر است، عنصر عالی‌تر که متعلق به قلمرو نوس است. عنصر فروتر که مستقیم به بدن مرتبط و متصل است (ملکیان، ۱۳۷۷: ۳۸-۴۰).^۳ فلوطین همچنین نوس را به «خیر اول» تعبیر می‌کند و به مرحله‌ای اشاره دارد که نفس و نوس متحد می‌شوند و سالک به فکر شهودی یا رؤیت عقلی دست می‌یابد.

می‌شود، توانایی خطاناپذیر برای دیدن حقیقت مطلق نیست بلکه به مثابه «ظرفیت و توانایی درک حقیقت یا امری کلی که فراتر از ادراک حسی است و ممکن است در ذهن حاضر شود» در نظر گرفته می‌شود. او همچنین معتقد است که میزان وابستگی اپیستما به نوس و قیاس، به اندازه نیاز حکمت عملی به این دو قوه باشد (Christopher, 2004: 124-137).

درواقع نوس حضوری است که در سراسر حواس می‌چرخد و میل شناخت هستی را در هسته وجودی هر فرد بیدار می‌کند (Christopher, 2004: 156-7). و با حکمت عملی، اپیستیمه و تمام قوایی که به آنها اشاره شد در ارتباطی تنگاتنگ است و نفسی که واجد نوس است به سبب داشتن آن، حالت و توانایی خاصی در ادراک معقولات دارد. نوس به‌عنوان ملکه معرفتی نفس سه کارکرد معرفتی ویژه دارد: ۱) نه تنها درک و فهم اصول نخستین، مانند اصل عدم تناقض و اولیات دیگر که تمامیت هر دانش علمی-برهانی بر آنها متکی است و کارکرد معرفتی نوس است، بلکه ۲) درک مفاهیم کلی نیز عملکرد معرفتی نوس است؛ و علاوه بر آن ۳) نوس پایان‌بخش فرایند استقراء است و نفسی که فاقد نوس است از این سه ویژگی بی‌بهره است (قوام صفری، ۱۳۹۲: ۲۹-۴۶). چنانچه از نظر گذشت نوس تا به اینجا یک قوه الهی است که وظایف و خویشکاری‌های گسترده‌ای بر عهده اوست. امری الهی که گاهی خود خدا قلمداد می‌شود و در مرتبه‌ای عاملی در جهت جاودانگی است. از انسانی به انسانی متفاوت و پادشاه زمین و آسمان است و بر هر آنچه در عالم است اشراف دارد.

فلوطین (حدود ۲۰۵ تا ۲۷۰ میلادی) دیگر متفکر یونانی است که به این مفهوم به نحوی جامع

۱. بنا به تعبیر مصطفی ملکیان نوس در اینجا همان «عقل اول» است (ملکیان، ۱۳۷۷).

۲. این توضیح، وجود بُعد مادی و معنوی نوس در فلسفه مانی را که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، روشن می‌سازد.

۳. آگاهی از این دیدگاه پیچیدگی ارتباط نوس با نفس در متن کفالایا را روشن می‌کند.

«ادراک» (قریب، ۱۳۷۵: ۱۲).

در ترجمه واژه نوس، زوندردمان مفهوم بخشنده و یا اهداکننده رستگاری را به کار برده است. به عقیده او، کاربرد اصطلاح نوس روشنی برای چند مفهوم، موجب بروز اختلاف آرا در هویت این ایزد مانوی شده است و نوس روشن در متون یونانی و قبطی می‌تواند هم پنج ائون پیرامون پدر بزرگی در بهشت نور و هم نماد پنج پسر روح زنده باشد. همچنین نوس در بیشتر متون قبطی و یونانی نام نخستین اندام روح است. تعبیر پولوتسکی از نوس روشن به عنوان پسر دوم عیسی و پدر همه فرستادگان و قدیسان را ویدن‌گرن پذیرفته است. ویدن‌گرن او را سرشت فعال عیسی و رقیب فرستاده سوم می‌داند (قریب، ۱۳۷۵: ۹). بنابراین به نظر می‌رسد نوس مفهومی فراتر از آن دارد که فقط به منوهمند روشن و یا بهمن بزرگ اطلاق شود.

اما سخن ما در اینجا بر سر میراث قبطی مانی، کفالایا است. کفالایا با دیدی جزئی‌نگر و دقیق این واژه را تفسیر و معرفی می‌کند که بسیار فراتر از مفاهیم و کارکردهایی است که زوندردمان و دیگران برایش منظور می‌دارند. تشکیک میان نوس در مقام ایزد و نوس همچون قوهای عقلانی در متن کفالایا، امری ضروری است.

واژه نوس نخستین‌بار (با در نظر گرفتن افتادگی‌هایی که در متن حادث شده است) در فصل دوم (دومین پرسش) به کار می‌رود. در خطابه‌ای با عنوان «تمثیل درخت» که در آن از سویی: «نوس^۱، پدر است که ساکن است، در [بزرگی؟ که کامل است؟] در ائون روشنایی» و از دگر سو، نوس بخشی از پنج اندام درخت شر نیز هست: [درخت^۲ شر پنج اندام دارد، که عبارت‌اند از: ادراک، تدبیر، هوش، فکر، [نوس]]. به نوس در این فصل هیچ صفتی متصف نشده است و

دیدگاه فلوطین درباره نوس از دو سو در مطالعات مانوی در خور توجه است. سویی نخست، فلوطین پرورش‌یافته مکتب اسکندریه است و با مانی متولد شده در حدود سال‌های ۲۱۶ تا ۲۷۴ میلادی قرابت زمانی و فکری زیادی دارد. از سوی دیگر، نوس در کیهان‌شناسی فلوطین از جایگاه والا و ویژه‌ای همچون نوس در کیهان‌شناسی مانوی برخوردار است و این فرضیه را قوی‌تر می‌سازد که مانی و اخلافش با آگاهی و اشراف بر دیدگاه فلسفی قدما (یونانی و ایرانی) از واژه نوس در متن قبطی کفالایا استفاده کرده‌اند. آنچه در ادامه مطالب می‌خوانیم بیانگر آگاهی مانی و اخلافش نسبت به این مفهوم فلسفی است. آنان، هوشمندانه از این اصطلاح بهره برده‌اند. بخش پیش‌رو تأییدی است بر این ادعا.

کارکرد و مفهوم واژه نوس در کفالایا

نوس روشن یکی از ایزدان نجات‌بخش مانوی و تجلی و تجسم مفهوم رستگاری است. مفسران و پژوهشگران مانوی آن را معادل اندیشه روشن؛ خرد روشن؛ ذهن روشن در مانویت شرقی؛ دل روشن، ادراک روشن یا منوهمند روشن متون پهلوی اشکانی و بهمن بزرگ در متون فارسی میانه دانسته‌اند. مری بویس، منوهمند روشن یا بهمن بزرگ را از ایزدان آفرینش سوم دانسته است و از پنج اندام روح زنده در پهلوی اشکانی و سغدی که نوس روشن متعالی‌شان می‌کند، بدین ترتیب یاد کرده: شکوه/ فر: پهلوی اشکانی bām سغدی farn؛ ذهن/ فکر: پهلوی اشکانی manohmed، سغدی: šyā؛ ذهن / حافظه یا naž «دانش»؛ هوش/ هوشیاری: پهلوی اشکانی ūš، سغدی (mān parmāte)؛ اندیشه: پهلوی اشکانی andēšišn، سغدی (šmārā)؛ تفکر/ ادراک: پهلوی اشکانی parmānag، سغدی patβēd

«یازدهمین داور، نوس- روشنی است، [که] می‌آید و ظاهر می‌شود در دنیا و دین مقدس را [برمی‌گزیند] و آشکار می‌کند ... و روشنی را از [تاریکی] جدا می‌کند [و حقیقت را جدا می‌کند از] گناه» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۷۹-۸۱)

در بیست و نهمین فصل او در گروه هجده اورنگ بزرگ تمامی پدران قرار می‌گیرد که او نهمین اورنگ است که تمام ادیان را گرد خود جمع می‌کند و حیاتی که از جهان تطهیر می‌شود به سوی او بازمی‌گردد که این فصول بر جنبهٔ ایزدی نوس تأکید دارد (کفالایا، ۱۳۹۵: ۸۱-۸۳).

در فصل سی و هشتم کفالایا که به صورت کاملاً ویژه به «نوس روشنی، رسول و قدیسین» اختصاص یافته است، پرسش‌هایی مطرح می‌شود که در شناخت نوس روشنی راهگشاست. پرسش‌هایی جانانه و خردورزانه از سوی مریدی مطرح می‌شود که شاید جست‌وجوگر امروزی نیز از آن غافل نباشد (کفالایا، ۱۳۹۵: ۸۹-۱۰۲).

زوندرمان با بررسی متنی با عنوان «اندروزی درباره نوس روشن»، متن مورد نظر را با فصل سی و هشتم از کفالایا بسیار شبیه می‌داند و معتقد است که این متون سرچشمه گرفته از تعلیمات شفاهی مانی و دارای اصل مشترک پهلوی اشکانی است (Sunderman, 1995: 255-266). اما در این فصل از کفالایا، سؤالاتی از این دست مطرح می‌شود:

«دگر بار زمانی مریدی از رسول پرسید، تو به ما گفته‌ای، که نوس روشنی آن است که می‌آید و قدیسین را (همچون جامه‌ای) دربر می‌گیرد، این‌گونه به ما [گفته‌ای]. یکی از ایزدان اوست ... ایزدان بی‌شماری نزد اویند و تو پیشتر به ما گفته‌ای، به آن زمان که او وارد [جسم] گوشتین شود و با پنج تفکر (قوای عقلانی)، انسان قدیم را در بند کند، درواقع او می‌نهد پنج تفکر را بر او

نوس به‌عنوان بخشی از قوای عقلانی که می‌تواند خیر یا شر باشد، در نظر گرفته شده است (کفالایا، ۱۳۹۵: ۱۶-۲۳).

در هفتمین فصل کفالایا با عنوان «درباره پنج پدر»، نوس روشنایی، فراخوانده شده عیسی درخشان در کیهان‌شناسی مانوی است. در این فصل، نوس روشنایی و خویشکاری‌اش به شرح زیر است: «نوس روشنایی که برمی‌گزیند تمامی دین‌ها را. او نیز فراخوانده سه نیرو را مطابق الگوی عیسی. نخستین نیرو، رسول روشنایی است، که در زمان خویش می‌آید و درآید (به لباس) امت گوشتی بشر و سروری می‌یابد بر اساس عدالت - دومین، توم (قرین) است، که می‌آید به سوی رسول و خود را بر او ظاهر می‌کند، حال آنکه همدمش می‌شود و او را در هر جا همراهی می‌کند و به او کمک می‌رساند در هر زمانی در هر تنگنا و خطری. سومین کالبد- نورانی است. همان‌که برگزیدگان و نیوشایان بر می‌گزینند، آنگاه که ترک جهان می‌گویند.» با درود، دست راست، بوسه، تهییت و دست‌گذاری، دین را بر می‌گزینند و با این نشانه‌های نیک بر نوس روشنایی وارد می‌شوند و انسان‌های کاملی می‌شوند و سلام می‌دهند و می‌ستایند ایزد حقیقت را (کفالایا، ۱۳۹۵: ۳۴-۴۶).

در فصل یازدهم: «نوس روشنایی است، که بیدارگر خفتگان، گردآورندهٔ متفرق شدگان است.» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۴۳-۴۴)

در فصل سیزده نوس روشنایی در زمرهٔ پنج منجی مَحیی قرار می‌گیرد. (کفالایا، ۱۳۹۵: ۵۸-۶۰)

در فصل بیستم، خانه نوس روشنایی، دین (کلیسای) مقدس است (کفالایا، ۱۳۹۵: ۶۳-۶۴).

در فصل بیست و هشتم، نوس در خیل دوازده داور پدر است که او یازدهمین‌شان است:

نیز گاهی نقشی خدای گونه دارد). در این مقام او بر فراز جسم قرار دارد و قرارگاه‌های تن را می‌پاید و تمام تلاشش بر این است که راه را بر گناه ببندد. در این صحنه، اصلی‌ترین دشمن گناه نوس روشنایی است که او نوس درون را به نبرد وامی‌دارد و در این دیدگاه عامل آشفستگی انسان قدیم، گناه است و مایه آرامش او نوس است.

گناه، جسمی را که اجزایش برگرفته از عالم تاریکی است، مطابق جسم انسان نخستین ساخت اما روان آن جسم را از ایزدان روشنی برگرفت و آنان را در پنج اندام جسم به بند کشید و محصور کرد: «نوس را در استخوان به بند کشید، فکر را در زردپی، هوش را در رگ، تدبیر را در گوشت، ادراک را در پوست.» و موکلانش را بر این هیکل که جسمش از تاریکی و روانش از فراسو آمده گمارد تا او را به شر، به خدمت بت‌ها، به حقارت بندگی و پیروی از آموزه‌های نادرست ترغیب کنند. آنگاه که انسان قدیم جامه خرافه و نسیان بر تن کند و اصل و تبار خویش را فراموش کند (کفالایا، ۱۳۹۵: ۹۵-۹۷).

همچنین در ادامه متن می‌خوانیم که نوس روشن می‌آید و نوس روان را می‌یابد و او و دیگر بخش‌های روان را آزاد می‌کند. او به این قوا نیرو می‌بخشد و آنان را احیا و تطهیر می‌کند و از نو انسانی جدید می‌سازد. نقطه اوج ماجرا در اینجاست که این قوای مطهرگشته دیگر آن قوه‌های پیشین نیستند:

«او [نوس] اش را که عشق^۱ است در نوس انسان جدید می‌نهد و اما فکر را که ایمان است، در فکر [انسان] جدید که رهایش می‌بخشد، می‌نهد. هوشش که [کمال است را] در هوش انسان جدید می‌نهد. تدبیرش که بردباری است، در اندیشه او می‌نهد. ادراک که همان حکمت اوست را در ادراک انسان جدید (می‌نهد). او صورت کلام

در پنج اندام جسم [ش]. [اکنون]، او کجاست؟ زیرا انسان قدیم، در جسم در بند شده است. چرا که من شاهدیم که چگونه به واسطه او شورشی بر پا می‌شود به هر زمان، با وجود اسارتش - دوم، از تو می‌پرسم: اگر که او یک خدای بزرگ، تغییرناپذیر (و) بی‌کران هست، پس چگونه می‌تواند بیاید و خود را در کوچکی جسم جای دهد؟ سومین مطلبی که مایلم از آن آگاهم سازی [این است: اگر که] نوس، ناب و بی‌آلایش است، [چگونه می‌تواند با ناپاکی این جسم در آمیزد]؟ چهارم: اگر نوس روشنی، به واقع در قدیسین وجود دارد چرا تصویرش بر ما نمایان نیست، آنگونه که هست؟» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۸۹-۹۰).

حال اساسی‌ترین پرسش آن است که نوسی که همراه با خرد و هوش و تدبیر و فکر در بند شده کجاست که انسان قدیم این چنین در رنج است و اصلاً چگونه نوس، با این بی‌کرانگی می‌تواند در این تن خوارگشته انسانی جای گیرد؟

تا به اینجا، در برخی فصول، نوس به تنهایی، قوه‌ای معرفی شد که می‌تواند همچون فکر، ادراک، هوش و تدبیر در زمره نیرو یا اندام شر قرار گیرد و هم می‌تواند در خیل اندام و نیروهای خیر درآید. در کفالایا در بیشتر موارد، هرگاه واژه نوس به تنهایی بی‌آنکه صفتی بر آن متصف شود به کار می‌رود در حکم همان قوه‌ای است که در جسم انسان جای گرفته و چنانچه شر برانگیزاندش می‌تواند خدمت شر کند و از عزیز به حنیض افتد، عقلی که گاه به واسطه شر به خطا می‌رود. اما چنانچه صفت روشن و یا روشنایی به آن اطلاق شود در هیئت ایزدی صادر شده از پدر معرفی می‌شود که خویشکاری‌اش برگزیدن دین و جدا کردن خیر از شر و بزرگ‌ترین هدفش بیداری انسان است (که البته استثناهایی نیز وجود دارد نوس بدون صفت

1. ἀγάπη

را از ارواح پلید انباشته کند و او را به خود مشغول دارند، حال آنکه او را به این سو و آن سو می‌کشند و او همچون اهل دنیا شود، [حال آنکه او] خود تغییر کند و شود هم چون پرنده‌ای، که پرهایش را بکنند و او انسانی زمینی شود» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۹۹).

نوس در اینجا بال پرواز انسان متقی به سوی پدر بزرگی است. اما درباره پرسش دوم مرید که نوس با این بی‌کرائگی چگونه در کالبد انسان جای می‌گیرد؟:

«اما نوس روشنایی بزرگ و بلندمرتبه است اما خود را در جسم حقیر جای می‌دهد. این از قدرت نوس است که می‌تواند خود را در جسمی حقیر جای دهد و از سوئی چنان بگستراند که راه را بر گناه ببندد و بر همه چیز حکمرانی کند. از منظر مانی نقطه اوج تجلی نوس زمانی است که «چنان وجود برگزیدگان و قدیسان را اعتلا می‌بخشد که پایشان بر زمین است اما قلبشان به سوی پدر، خداوندگار، عروج می‌یابد. چگونه انسانی چنان حقیر این چنین اعتلا می‌یابد و همین انسان تا ژرفای تاریکی سقوط می‌کند و این چنین خوار و زیون می‌گردد» و در پایان مانی بر این امر متذکر می‌شود که نوس بر کسی آشکار می‌شود که «چشمی باز و بینا داشته باشد و آن کس که آن چشم را نداشته باشد، بر او ظاهر نمی‌شود» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۱۰۰).

در فصل شصت و سوم کفالایا، فصلی «درباره عشق»؛ کالبد نوس و دین یکی است. در فصل شصت و چهارم آنجا که از خلقت آدم سخن می‌گوید، به نکته‌ای بس مهم اشاره می‌شود که با تعبیر هومر در خصوص نوس همسان است: «که ساختارش از ساختار دیگر مخلوقات متفاوت است. زیرا آفریدگان همگی، ساختارشان متفاوت

را از گناه تطهیر می‌کند و کلام خود را بر آن می‌افزاید» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۹۶-۹۷).

در این صورت -تبدیل انسان قدیم به انسان جدید- قوا رنگ و روی الهی می‌گیرند و در این تبدیل، نوس، عشق می‌شود و در آخر لوگوس بر انسان جدید افزوده می‌شود. هرچند در سراسر این نبرد کیهانی همواره ارخون‌هایی که بر دروازه‌های متعدد تن (دروازه گوش، چشم، دهان، لامسه، چشایی...) ایستاده‌اند مانع ورود نوس روشنایی می‌شوند اما درنهایت نوس روشنایی قفل کلیدها را می‌یابد و تمام دروازه‌ها را می‌گشاید و تمامی تصاویر و صداها و مزه‌ها را می‌آلاید پس: «بدین خاطر قفل جسم انسان پرهیزگار در دستان نوس روشن است، اندرون اوست و می‌گشاید آنها را تا دریافت کنند همه خرسندی ایزدی را» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۸۹-۱۰۲) و این‌گونه است که شهوت و جلوه‌های گناه بر پرهیزگار زشت آید و اراده روح مقدس تحقق می‌یابد به واسطه نوس روشنایی.

در این مرحله نوس روشنایی به تعبیر مانی پادشاه هستی می‌شود و چنان‌چه میل اوست حکمرانی می‌کند اما در همین مرحله نیز گاهی گناه طغیان می‌کند: «گاهی گناه، برخیزد از جهلشان و تدبیر را می‌آزارد و سردرگم می‌کند حکمت و فهم انسان را و باعث می‌شود که حقیقت از شک، تَرَک بردارد، و او کلام سفیهانه می‌گوید» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۹۷). در این مرحله آموزگاران یاری‌رسانش خواهند بود و حکمت سردرگم را به حقیقت رهنمون می‌سازند و در این لحظه میان نوس روشنی و گناه مجادله درمی‌گیرد و اگر او اسیر نخوت و بزرگ‌بینی شود و در مراقبه جدی و کوشا نباشد نوس گناه بر نوس روشنی چیره شود و او را آشفته سازد و فرجام چه خواهد بود:

«نوسی که درون او بود، از او جدا و دور شود و رود به سوی رسولی که او را فرستاده بود. او خود

هم به واسطه نوس آگاه شوند از هم بیزار می‌شوند و تبدیل به دشمنان یکدیگر می‌شوند. اگر بر آنان آشکار می‌شد طول عمرشان را می‌دانستند و این بر پرهیزکاری‌شان تأثیری مخرب داشت و پنجم شاید این آگاهی وسیله‌ای برای کسب درآمد و مال‌اندوزی می‌شد. در این فصل تأکید بر تفاوت کارکرد نوس در وجود رسولان با برگزیدگان است. در رسولان نوس عاملی در جهت معجزات، شهود و پیشگویی آنان است و در برگزیده، نوس براساس وجود و ظرفیت هر کس نقش متفاوتی به خود می‌گیرد.^۵ و همچنین می‌توان از این پرسش‌ها و پاسخ‌ها این برداشت را کرد که برگزیده نمی‌تواند عامل معجزات باشد و تنها معجزه به رسول اختصاص دارد زیرا نوس رسول با نوس برگزیده متفاوت است و اساساً برگزیده ظرفیت احراز مقام نوس رسول را ندارد و ظرف وجودی محدودتری دارد بنابراین از نوس وجودی محدودتری برخوردار است.

در فصل بعدی با عنوان «پنج ویژگی که نوس روشنایی در برگزیدگان آشکار می‌سازد» (کفالایا، ۱۳۹۵: ۲۵۷-۲۵۸) به پنج ویژگی اشاره شده که نوس در برگزیدگان ایجاد می‌کند. نوس نخست در برگزیده ایجاد حکمت می‌کند که حکمت موعظه‌گر روح است، دوم ایمان است، سومی (متن آسیب دیده)، چهارمین عشق است که عشق دوستدار حکمت است و پنجم ترس از طرد شدن و تکفیر است.

بنابراین نوس روشن کفالایای مانی، عنصری است که همچون نوس یونانی (به‌ویژه نوس معرفی شده فلوپتین) هم قوای عقلانی و هم نفسانی را

است. آدم‌ها، شکل‌گیری روانش^۱ استوار است بر نظم و ترتیب عناصر^۲. نوس^۳ در اوست که او را از دیگر موجودات و حیوانات برتر می‌کند». در این فصل نوس به عبارتی همان رسول است (کفالایا، فصل ۶۳: ۱۵۵-۱۵۶).

در فصل هفتاد و یک با عنوان «اندر گردآمدن عناصر» آمده است: «ایزد خروش [یا] نوس منزّه (مجموع گردد) که همان (قوة) عقلانی^۴ است» (کفالایا، ۱۳۵۹: ۱۷۳-۱۷۶). در اینجا دوباره به این نکته اشاره می‌شود که نوس از قوای عقلانی است و کسی که نوس ندارد حکمت برایش بیگانه است. در فصل هفتاد و نه که فصلی پیرامون دوازده صور فلکی و پنج ستاره است، نوس متعلق به دو پیکر و کماندار یعنی جهان اثیر است و ستاره هرمز مخلوق جهان اثیر (دود) همان نوس است (کفالایا، ۱۳۵۹: ۱۹۲-۱۹۱).

در فصل صد و دوم کفالایا با سرنویس «اندر نوس روشنی (و) اینکه چرا مقدسین را عالم به غیب نمی‌کند، آن‌گونه که رسولان را» (کفالایا، بخش دوم، ۱۳۹۵: ۲۵۵-۲۵۷) این پرسش جایگاه نوس را چندین پله از آنچه تاکنون گفته شد ارتقا می‌بخشد. مهم‌تر آنکه این پرسش توسط یک برگزیده مطرح می‌شود و نه یک نیوشا، یا مریدی ساده، در این خطابه، نوس در نقش پیشگو ظاهر می‌شود چراکه او فرزند عیسی درخشان و درواقع پسر رسول است و از همین رو همه چیز بر او آشکار می‌شود. پاسخ مانی آن است که نوس عامل معجزات است و اگر همه چیز را بر برگزیدگان آشکار کند آنان تاب نمی‌آورند و در برابر یار برگزیده خود فروتنی نکنند و اگر از درون

1. ψυχή

2. στοιχείον-

4. νοερόν

۳. او دارای فراست است (Gardner, 1995: 166).

۵. یادآوری این نکته لازم است که چنانچه گفته شد، هومر معتقد بود، نوس هرکس بر اساس شخصیت، شرایط و ذهنیتی که دارد با فرد دیگر متفاوت است و برای هر فردی منحصر به فرد است.

جایگاه والایش مرتبه پایین‌تری از نوس دارد. بازگشت به فصل دوم کفالایا (کفالایا، ۱۳۹۵: ۱۶-۲۳) شاید مهم‌ترین بخش در اثبات تمایز این دو مفهوم یعنی تفکر بزرگ (بهمن بزرگ) و نوس باشد:

«بدین معنی که روان‌هایی که عروج می‌کنند و ملاقات می‌کنند/ با [دین] مقدس، هم‌چنین روانیگانی که نیوشایان/ [می‌دهند؟]، حال آنکه در دین [مقدس] تطهیر می‌شوند/ ... همگی. ادراک، این است که ... / ایشان [رو سویی ستون‌روشنایی] می‌کنند [که همان] تدبیر است، ایشان رو [سوی] هوش می‌کنند که همان، انسان نخستین، است؛ / [او که] در مرکب شب سکنی دارد. از [سوی] هوش به سویی/ فکر رهسپارند، او که فرستاده (سوم) است، که سکنی دارد در مرکب روز. لیکن آن، تفکر بزرگ، / [همان با شکوه، برساند ایشان را] به سوی نوس که پدر است، خداوندگار/ حقیقت، نوس بزرگ همهٔ انون‌های شکوهمند» (کفالایا، ۱۳۹۵، بندهای ۲۱ تا ۳۱: ۲۰).

و هنگامی که در فصل بیست هشتم از دوازده داور پدر یاد می‌شود مقام نوس روشنی و تفکر بزرگ کاملاً مجزا است:

۱. انسان نخستین / ۲. روح زنده / ۳. مادر زندگی / ۴. رازیگر بزرگ / ۵. شاه افتخار / ۶. فرستاده‌ی سوم / ۷. ؟ / ۸. عیسی درخشان / ۹. دوشیزهٔ روشنایی / ۱۰. داور در هوا (جو) / ۱۱. نوس روشنی / ۱۲. تفکر بزرگ (کفالایا، ۱۳۹۵: ۷۹-۸۱).

در کفالایا، از تفکر بزرگ به نحوی مجزا و کاملاً متمایز از نوس سخن گفته شده است: او همان بانگ و خروش است، چهارمین شکارچی است،

دربر دارد و نوری به ایشان می‌بخشد که عامل دانشی است که خوب و بد را از هم جدا می‌کند و مرزبندی‌ای ایجاد می‌کند که عامل مهار گناه، شهوات و نفسانیات است. نوس گوهری است الهی که در انسان به ودیعه نهاده شده تا اصل الهی خویش را بیابد و درواقع به تعبیر فلوطین فکر شهودی یا رویت عقلی را ایجاد می‌کند. نوس میراثداران قبطی سنت مانوی هم به عالم علوی متصل است و هم به عالم نفسانی چنانچه فلوطین بدان معتقد است. پس در هر جا با توجه به اینکه با عالم بالا مرتبط باشد (خیر اول) و یا گرایش به عالم نفسانی داشته باشد نام و کارکردی متفاوت بر خود می‌پذیرد.

اما به هر ترتیب به نظر می‌رسد که نوس، آن خرد متعالی (اندیشه نیک) و یا بهمین بزرگ و منوهمند روشن متون پهلوی اشکانی و سغدی مانوی نباشد (قریب، ۱۳۷۵: ۶-۱۶) ممکن است آبشخور و جرقه وجود نوس در فلسفه یونان و آثار کسانی چون فلوطین، همان اندیشه نیک یا بهمین بزرگ متون زرتشتی باشد اما نوس متن قبطی به نظر می‌رسد از اندیشه بسط و انتظام یافتنی فلاسفه یونانی برآمده باشد که از چنین تعریف طبقه‌بندی شده‌ای برخوردار است و مصنفان کفالایا با علم به این موضوع چنین مفهومی را در کیهان‌شناسی خود خلق کرده باشند. زیرا نوس نه تنها بعد خردورزانه و جداکننده خیر و شر و ارتقادهنده انسان به مرتبه انتخاب‌کننده دین بهی را همچون بهمین داراست؛ بلکه در برهه‌ای حتی از خطهٔ خرد خارج و وارد وادی عشق و شهود می‌شود و حتی به نام عشق خوانده می‌شود و گاهی به مرتبه پدر ارتقا می‌یابد و خود پدر می‌شود و این امر را قابل فرض می‌سازد که منظور از منوهمند روشن متون پهلوی اشکانی همان تفکر بزرگ باشد که با وجود

۱. و همچنین او، تفکر شکوهمند بزرگ/ برساند ایشان را به نوس، که پدر است، خدای حقیقت، نوس بزرگ همهٔ انون‌های شکوه (Gardner, 1995: 25).

شاید اشرافی است که مترجمان قبطی کفالایا بر اصل یونانی واژه و دامنه وسیع آن داشته‌اند و از آن مهم‌تر خوانندگان قبطی زبان مانوی، کاملاً با واژه نوس و خویشکاری آن آشنا بوده‌اند و به گمان نویسنده این سطور، آگاهی، عامل اصلی این اجتناب است. در واقع آنان به‌خوبی بر این امر واقف بوده‌اند که بنا به نقشی که مانی برای نوس قائل شده است و خویشکاری‌های فراوانی که بر عهده اوست، نوس را دست‌کم در متون مانوی غربی نمی‌توان به «mind» (عقل) معنی کرد و بر این امر باید تأکید کرد که هرگز ترجمه دقیقی از متن کفالایا نخواهیم داشت اگر نوس در مقام ایزدی را با نوس قوه عقلانی، به یک معنی ترجمه کنیم؛ زیرا خویشکاری این دو بسیار از هم متفاوت است و چنانچه به آن اشاره شد در کفالایا این تمایز به‌خوبی مشخص می‌شود.

بنابراین، شاید بهترین معادل به رسم مترجمان قبطی و آلمانی کفالایا، با علم به عظمت و خویشکاری وسیع و متعدد این واژه همان نوس باشد. زیرا هر گاه نام نوس در بندی از کفالایا به میان می‌آید در بندهای بعدی به‌سرعت مشخص می‌شود که منظور چه نوع نوسی است و با چه خویشکاری‌ای که این امر نشان از پیچیدگی این واژه و دقت نظر نویسندگان و مترجمان قبطی کفالایا در ترجمه دارد.

عامل رستگاری (تعریف زوندرمان از نوس) و گردآورنده عناصر است و در آخر در قالب آخرین تمثال ظهور می‌کند که کارکرد آن با منوهمند روشن یگانه است اما محدود تر از نقش و جایگاه نوس روشن است.

برآیند

چنانچه از نظر گذشت به نوس بارها در کفالایا اشاره می‌شود و حتی سه فصل از کفالایا به ویژگی‌های نوس روشنی اختصاص می‌یابد اما نکته‌ی حایز اهمیت در ترجمه کفالایا این است که مصنفان این دست‌نوشته ارزشمند (یک نفر یا ده‌ها نفر) الگوی کلیای را در نگارش این اثر اعمال کرده‌اند و الگوی کلی پافشاری و تأکید بر این مسئله است که در ترجمه قبطی (۳۸۰ تا ۴۳۰ م)، نوس به شکل یونانی آن و بی‌هیچ معادل‌سازی به‌کار می‌رود. نوس در همه‌جا برخلاف دیگر قوای عقلانی چون ادراک، تدبیر، هوش، فکر، نوس است. حتی زمانی که با صفت روشنیایی ذکر می‌شود، باز همین قاعده اجرا می‌شود (که مترجمان آلمانی کفالایا نیز از همان واژه یونانی نوس بهره برده‌اند). یکی از دلایل این اصرار و ابرام در بیان شکل یونانی واژه (در کنار حدود ۲۹۵۵ کلمه یونانی، با احتساب تکرار واژگان، در متن قبطی کفالایا)

کتاب‌نامه

قوام صفری، مهدی. (۱۳۹۳). «نوس: (دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکه معرفتی ارسطو)»، بخش دوم، دوره ۴۲، شماره ۱: ۱۱۴-۱۰۱.

کفالایا: نسخه موزه برلین؛ برگردان تطبیقی از ترجمه آلمانی و انگلیسی نسخه قبطی. (۱۳۹۵). ترجمه مریم قانع و سمیه مشایخ، تهران: انتشارات طهوری.

ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۷). تاریخ فلسفه غرب، جلد دوم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (مجموعه درس‌های استاد مصطفی ملکیان).

الف) فارسی

ارسطو. (۱۳۹۰). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات طرح نو.

آرت، هانا. (۱۳۹۹). حیات ذهن، ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.

قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۵). «سخنی درباره منوهمند روشن (بهمین روشن)»، نامه فرهنگستان، شماره ۸: ۶-۱۶.

قوام صفری، مهدی. (۱۳۹۲). «نوس: (دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکه معرفتی ارسطو)»، بخش اول، نشریه فلسفه، دوره ۴۱، شماره ۱: ۲۹-۴۶.

- Christopher P. L. (2004). *The Ethics of Ontology: Re-thinking an Aristotelian Legacy*, by State University of New York Press, Pp: 124- 137.
- Gardner, I. (1995). *The Kephalaia of the Teacher: The Edited Coptic Manichaean Texts in Translation with Commentary*, Leiden; Pedersen
- Nils, A. (2012), "The Term $\mu\sigma\sigma\tau\acute{\eta}\rho\iota\omicron\nu$ in Coptic-Manichaean Texts" In: *Mystery and Secrecy in the Nag Hammadi Collection and Other Ancient Literature: Ideas and Practices*, brill, 133-143;
- Silvestre, M. L. (2021). "Nous, the Concept of Ultimate Reality and Meaning in Anaxagoras" University of Naples, Italy, Pp 248-254.
- Sunderman, W. (1995). "who is the light nous and what does he do", Manichean studies II, Pp: 255-266.
- von Fritz, K. (1943). "νοός and νοεῖν in the Homeric Poems." *Classical Philology*". 38: 79-93.
- von Fritz, K. (1945). "νοός and νοεῖν and Their Derivatives in pre-Socratic Philosophy (excluding Anaxagoras).", *Classical Philology*". 40: 223-242; 41: 12-34.
- von Fritz, K. (1971). "Der des Anaxagoras", *Grundprobleme der Geschichte der antiken Wissenschaft*. Berlin New York: Walter de Gruyter, Pp. 576-593
- Warden, J. R. (1971). "The Mind of Zeus", *Journal of the History of Ideas*, Vol. 32, No. 1, University of Pennsylvania Press, Pp. 3-14



© 2022 The Author(s). Published by Tissaphernes Archaeological Research Group, Tehran, Iran. [Open Access.](#)

This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>), which permits non-commercial re-use, distribution,

and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited, and is not altered, transformed, or built upon in any way.

The ethical policy of Ancient Iranian Studies is based on the Committee on Publication Ethics (COPE) guidelines and complies with International Committee of Ancient Iranian Studies Editorial Board codes of conduct. Readers, authors, reviewers and editors should follow these ethical policies once working with Ancient Iranian Studies. The ethical policy of Ancient Iranian Studies is liable to determine which of the typical research papers or articles submitted to the journal should be published in the concerned issue. For information on this matter in publishing and ethical guidelines please visit www.publicationethics.org.

NOUS Function and it's Meaning in Kephalaia

Maryam Ghanei¹ 

Abstract

Nous is a repetitive word in keph which is in the form of Nous; It is referred to as light nous and great nous. In this article, an attempt has been made to examine Nous as a keyword in all the chapters of keph in order to achieve a meaning consistent with its originality in Coptic keph. The fundamental question in this article is what is the meaning of nous from keph? Is Gardner's translation from nous to moind correct? The path we have taken to answer this question, in the first part, is to cross pre-Socratic philosophy (the view of Anaxagoras, the Theological school); Mention is made of the Platonic, Aristotelian, and escapist views of Noss in Homeric literature. In the second part of the article, the role and function of nos in the text of keph oratory to oratory is examined and in the conclusion of this article, these questions will be answered based on the mentioned texts.

Keywords: Kephalaia, Pre-Socratic Philosophy, Anaxagoras, Plato, Aristotle.

¹ MA of Ancient Iranian Culture and Languages, Tehran, Iran.  Maryam.ghanei90@gmail.com

Article info: Received: 7 April 2022 | Accepted: 17 July 2022 | Published: 1 October 2022

Citation: Ghanei, Maryam, (2022). "NOUS Function and it's Meaning in Kephalaia". *Ancient Iranian Studies*, Vol. 1 (3): 69-83.

<https://doi.org/10.22034/ais.2022.336547.1013>